

نقش «انقلاب» در تئوری «عمل»

در تحلیل و تحقیق نقش «تولید» در تاریخ بشریت، مارکس دو مقوله «بیوسته» کلیدی ماتریالیزم تاریخی را معرفی کرد: «نیروی های تولیدی» و «مناسبات تولیدی» (در آن دوره مارکس به «شکل های مراوده»^۱ اشاره می کرد). او اشاره کرد که به عللی خارج از تمایل، غرض و اراده ی افراد جامعه، «نیروهای تولیدی» که همگام با ضرورت اجتماعی رشد می کند، به چنان تکاملی نایل می آید که «مناسبات تولیدی» موجود، رشد فراتر آن را مسدود می کند. این دو مقوله که ارتباط تنگاتنگ و پیچیده نی با یکدیگر دارند، در این مرحله در تناقض با یکدیگر قرار گرفته، و تناقض خود را به شکل تضاد طبقاتی به نمایش می گذارند. تشدید این تضاد طبقاتی، ضرورت عینی یک «انقلاب» را در دستور روز قرار می دهد. این «انقلاب» در جامعه سرمایه داری، نتیجه فعالیت عملی عده نی انسان به ویژه پرولتاریا خواهد بود. تحت چنین وضعیتی «کمونیزم» به مثابه تنها راه حل علمی ظاهر می گردد. مارکس اشاره می کند که: "برای ما، کمونیزم یک روابط اداری که باید آن را بر قرار کنیم نیست. یک ایده آلی که قرار است واقعیت با آن انطباق گردد، نیست. ما جنبش واقعی را که وضعیت موجود امروزی را قرار است دگرگون کند، کمونیزم می نامیم."^۲

در این انقلاب، نقش کارگران به مثابه افرادی بی چاره، فلاکت زده که تنها خواهان رهایی خود هستند، ارزیابی نمی شود. پرولتاریا به مثابه عضو طبقه اجتماعی نی است که به واسطه ی نقش تعیین کننده اش در تولید (به ویژه تولیدی پیشرفته) در موقعیت رهبری کل جامعه در مقابل طبقه متخاصم، بورژوازی قرار می گیرد. زمانی

^۱ - forms of intercourse

^۲ - همانجا، ص ۴۷.

که پرولتاریا به ضرورت انقلاب پی برد، آن طبقه نه تنها خواهان نابودی طبقه بورژوا است، که خواهان از میان برداشتن همه ی طبقاتی اجتماعی است (حتی خود پرولتاریا). مارکس می گوید که: "طبقه ای که در صدر انقلاب قرار می گردد، حتی چنانچه در ظاهر در تقابل با یک طبقه دیگر باشد، از ابتدا به مثابه نماینده ی کل جامعه نمایان می گردد، آن (طبقه) به عنوان کل توده ی جامعه در مقابل یک طبقه، طبقه ی حاکم، ظاهر می گردد."^۳

از این ارزیابی مارکس، به نظریه سازماندهی انقلابی، به مثابه حلقه رابط بین تئوری و عمل، می رسد.

^۳ - همانجا، ص ۶۲.